

امروزه که جهان بر اثر پیشرفت سریع ارتباطات، همانند دهکده ای کوچک شده که به آسانی در مدت کوتاهی، می توان از اخبار آن آگاهی یافت، با توجه به ابزار های پیشرفته و حسّاس جاسوسی و اطلاعاتی، ضروری بودن راز داری بیش از پیش نمود می یابد و اهمیت آن بر کسی پوشیده نیست.

رازداری، از امور بسیار مهم در اسلام به شمار می آید و در گفتار و شیوه زندگی پیشوایان شیعه (ع) جایگاه ویژه ای دارد. آنان در اهتمام به این امر سرآمد همه اند؛ امری که در بعضی از موارد از واجبات مؤکد شمرده و برای افشا کننده آن، مجازات شدیدی در نظر گرفته شده است.

واژه «راز» در ادب فارسی، برابر با واژه «سرّ» در زبان عربی است و به معنای چیزی است که باید پنهان بماند یا به اشخاص مخصوصی گفته شود. در اصطلاح اسلامی عناوینی مانند: کتمان سر، عیب پوشی، تقیه [1]، پنهان کردن اسرار نظامی و ... به معنی پوشاندن، سرپوش نهادن، پنهان کاری و افشا نکردن است.

راز چیست و راز دار کیست؟

بسیاری از مردم رازهایی اعم از خوب و بد دارند که اگر افشا شود، زیان می بینند؛ مثلاً شخص آبرومندی بر اثر وسوسه های شیطان در نهان مرتکب گناه شده و فردی به عللی از آن آگاه گردیده که با افشای این راز، شخصیت اجتماعی او سقوط می کند. از این رو، از او می خواهد تا رازش را مستور دارد. گاهی رازداری مربوط به فضایل معنوی یا منافع مادی است؛ مانند اینکه کار خیری از شخصی سرزده که دوست ندارد بر سر زبان ها بیفتد و از او ستایش شود تا مبادا قصد قربت او از میان برود و یا گرفتار غرور گردد. یا به کار اقتصادی مهمی رو آورده است که می بایست فعلاً پنهان بماند؛ چون رقیبان او ممکن است منافع مادی او را به خطر اندازند. همه این امور به طور پنهانی انجام پذیرفته و او تمایل ندارد که کسی اقدام پنهانی او را برملا سازد.

ضرورت و فواید رازداری

همه افراد در زندگی فردی و اجتماعی خویش، ناگفته هایی دارند که برخی مربوط به خودشان است و برخی مربوط به خانواده یا دیگران. این ناگفته ها و رازها، گاه مربوط به ضعف ها و عیوب است و گاه مربوط به پیروزی ها و موفقیت ها.

به یقین افشای ضعف ها و عیوب آنان، اعتبار و حیثیت اجتماعی شان را زیر سؤال می برد و چه بسا باعث سلب اعتماد عمومی و شکست و آبروریزی شود. به همین دلیل، هم خودشان باید آن اسرار را بپوشانند و هم دیگران، تا مجالی برای اصلاح عیوب و برطرف کردن کاستی فراهم آید.

برملاکردن پیروزی ها نیز گاهی برای فرد مشکل ساز است و ممکن است آتش حسد را در دل حسودان شعله ور سازد یا افراد تنگ نظر و بخیل را برای از بین بردن اسباب موفقیت او تحریک کند و در نهایت، مایه شرّ و فساد و

بدبختی و ناکامی گردد. به همین دلیل باید در حفظ این راز ها کوشید. بنابراین انسان باید در حفظ اسرار خود بکوشد و سینه خود و هم کیشانش را صندوق رازها قرار دهد. امام علی (ع) فرمود: «صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ؛ [2] سینه عاقل، صندوق سرّ او است». علمای علم اخلاق، رازداری را یکی از صفات و فضایل اخلاقی شمرده اند. گذشته از اینها، رازداری در موفقیت و کارایی زندگی نیز تأثیری به سزا دارد و باعث ایجاد اعتماد و اطمینان در میان افراد جامعه می شود. آدمی برای اینکه بتواند با خیالی آرام و بدون دغدغه زندگی کند، نباید راز خود را به کسی بگوید. کسی که راز خود را بیوشاند، اختیارش در دست خود اوست.

خانه اسرار تو چون دل شود
آن مُرادت زودتر حاصل شود
گفت پیغمبر که هر که سرّ نهفت
زود گردد با مراد خویش جُفت
دانه چون اندر زمین پنهان شود
سرّ آن سر سبزی بُستان شود
زّر و نقره گر نبودندی نهان
پرورش گی یافتندی زیر کان [3]

«راز» به فردی زندانی می ماند که باید از آن حفاظت کرد تا فرار نکند. راز فاش شده، مانند زندانی فراری است که بازگرداندنش بسیار دشوار است. افشای راز، به سان تیری است که رها شده و دیگر نمی توان آن را بازگرداند. هر گاه این تیر رها شود، اختیار آن هم از دست انسان خارج می شود. تا زمانی که راز آشکار نشده، اسیر توست؛ اما پس از افشای آن، تو اسیر آن می گردی. امیرمؤمنان علی (ع) فرمود: «سِرُّکَ اَسِيرُکَ، فَإِنْ اَفْشَيْتَهُ صِرْتَ اَسِيرَهُ؛ [4] راز تو اسیر توست، اگر آشکارش ساختی، تو اسیر آن شده ای».

راز داری اعتقادی در اسلام

در اسلام «رازداری»، ارزش و اهمیت و جایگاه ویژه ای دارد. یکی از شاخه های رازداری مربوط به امور اعتقادی است. عالمان اهل سنت به شیعه خرده می گیرند که: چرا شیعیان و امامان شیعه به راز داری اعتقادی (تقیه) روآورده اند؟ به زعم آنان، این گونه پنهان کاری، در اسلام اساسی ندارد؛ اما بر خلاف پندار آنان، تقیه هم در آموزه های دینی وجود دارد و هم مورد تأیید همه عقلای جهان است و حتی رهبران الهی برای رسیدن به اهداف مقدسشان در پاره ای از مراحل تقیه کرده اند. پس «تقیه» هم روشی عقل پسند و مورد تأیید عقلاست، هم آیات و روایات و سیره صحابه پیامبر بر آن دلالت دارد. امامان در دولت های ستمگر اموی و عباسی، به منظور کاستن ستم حکومت ها و حفظ مکتب، به تقیه روآوردند و شیعیان خود را بسیار سفارش کردند و پیروان آنان نیز با تأسی به آنان به آن پناه بردند و این، رمز ماندگاری شیعیان بوده است.

برخی از آیات قرآن به روشنی بر تقیه به عنوان یک قاعده شرعی دلالت می کنند؛ از جمله:

1. (مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ)؛ [5]

«هر کس پس از ایمان آوردن با قصد و اختیار به خداوند کفر ورزد، مشمول غضب و عذاب الهی خواهد شود، مگر کسانی که به آن مجبور شوند و با اینکه قلبشان سرشار از ایمان است، برای حفظ جان خویش اظهار کفر کنند. چنین افرادی مشمول غضب و عذاب الهی نخواهند بود».

این آیه، گویای قاعده تقیه است.

2. (لَا يَتَّخِذُ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ)؛ [6]

«نباید مؤمنان به جای اینکه با یکدیگر پیوند مودت و نصرت برقرار کنند، کافران را یاور و دوست خود برگزینند. هر کسی چنین کند، در پیشگاه الهی مقام و منزلتی ندارد (و کار او بر خلاف رضای الهی است)، مگر آنکه از کافران برحذر باشد» و (در شرایط تقیه قرار گیرد که در آن صورت پیوند مودت و نصرت با کافران مجاز خواهد بود)....».

مراغی، از علمای اهل سنت، در تفسیر این آیه گفته است: علمای اسلام از این آیه «جواز تقیه» را استنباط کرده اند؛ یعنی انسان سخنی بگوید یا کاری انجام دهد که برخلاف حق باشد، تا بدین وسیله مانع آسیب رساندن دشمن به جان، آبرو، شرف یا مالش شود. [7]

3. (وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ)؛ [8]

«و مردی مؤمن از خاندان فرعون که ایمان خود را نهان می داشت، گفت: آیا مردی را می کشید که می گوید پروردگار من خداست و همانا برای شما از جانب پروردگارتان دلایل آشکاری آورده و اگر دروغ گو باشد، دروغش به زیان اوست و اگر راست گو باشد، برخی از آنچه به شما وعده می دهد، به شما خواهد رسید؛ چرا که خدا کسی را که افراط کار دروغ گو باشد، هدایت نمی کند».

مؤمن آل فرعون به حضرت موسی (ع) ایمان آورده بود و با او رابطه پنهانی داشت و حضرت موسی را از نقشه قتل او از سوی فرعونیان آگاه کرد، ولی ایمان خود را از فرعونیان مکتوم می داشت. پنهان داشتن ایمان جز این نبود که او برای حفظ جان خود و کمک به حضرت موسی، به ظاهر با فرعونیان هماهنگ بود، اما عقیده واقعی او چیز دیگری بود.

در روایات نیز به موارد گوناگون تقیه برمی خوریم. در روایت آمده است: عبدالله بن عطا به امام باقر (ع) عرض کرد: دژخیمان طاغوت، دو نفر از شیعیان را در کوفه دستگیر کردند و به آنها گفتند: از امیرمؤمنان علی (ع) بیزاری بجوئید. یکی از آنها بیزاری جست و نجات یافت، و دیگری بیزاری نجست و کشته شد. امام باقر (ع) فرمود: «اما الَّذِي بَرَّئَ فِرْجَلٍ فَقِيهِ فِي دِينِهِ، و أما الَّذِي لَمْ يَبْرَأْ فِرْجَلٍ تَعَجَّلَ إِلَى الْجَنَّةِ؛ اما آن که بیزاری جست، مردی دین شناس بود، ولی کسی که بیزاری نجست، مردی بود که به سوی بهشت شتاب کرد».[9]

مطابق این روایت، مؤمنی که هنگام خطر جانی، رازداری کند، «دین شناس» است و به وظیفه دینی خود عمل کرده است.

مورخان نوشته اند: در زمان حکومت امام علی (ع) و یاغی گری معاویه، بسر بن ابی اریطه به دستور معاویه به مدینه حمله و جابر بن عبدالله را احضار کرد. جابر به ام المؤمنین ام سلمه گفت: بیعت کردن با او ضلالت است

و اگر بیعت نکنم، بیم آن دارم که مرا به قتل برساند. امّ سلمه به او گفت: با او بیعت کن؛ زیرا اصحاب کهف از روی تقیه در مراسم مخصوص قوم خود حضور می یافتند و لباس هایی چون لباس های مخصوص آنان بر تن می کردند. [10]

امام صادق (ع) در باره اهمیت تقیه و رازداری فرمود: «أَمَرَ النَّاسَ بِخَصْلَتَيْنِ فَضَيَّعُوهُمَا فَصَارُوا مِنْهُمَا عَلَى غَيْرِ شَيْءٍ الصَّبْرِ وَ الْكُتْمَانِ؛ مردم به دو خصلت مأمور شدند، ولی آن دو را تباه کردند و از دست دادند، و به همین جهت موفقیتی به دست نیاوردند: یکی صبر و دیگری رازپوشی». [11]

محدثان و مفسران اسلامی نقل کرده اند: آیه 106 سوره نحل در باره عمار بن یاسر نازل شده است. او و پدر و مادرش (یاسر و سمیه) و عده ای از اصحاب پیامبر (ص) مورد شکنجه و آزار مشرکان قرار گرفتند. یاسر و سمیه در اثر شکنجه های مشرکان به شهادت رسیدند، اما عمار چیزی را که مشرکان خواسته بودند، به زبان آورد و بدین جهت از شکنجه رهایی یافت. اما از عمل خود بیمناک بود. از این رو، با چشمان اشک بار نزد پیامبر (ص) رفت و جریان را برای حضرت بازگو کرد. پیامبر (ص) در حالی که او را نوازش می کرد، فرمود: اگر بار دیگر نیز از تو چنین خواستند، همان گونه عمل کن. در این هنگام آیه یاد شده نازل شد. [12]

سیوطی در «لباب النقول» با اندک تفاوتی که با شأن نزول مذکور دارد، می نویسد: ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده اند که گفت: چون رسول خدا (ص) خواست به مدینه مهاجرت کند، به اصحابش فرمود: از دور من پراکنده شوید. هر کس توانایی دارد، بماند و آخر شب حرکت کند. هرکس توانایی ندارد، همین اول شب به راه بیفتد. هر جا که به اطلاعاتان رسید که من در آنجا منزل کرده ام، به من ملحق شوید. بلال مؤذن، خباب، عمار و زنی از قریش که مسلمان شده بود، ماندند تا صبح شد. مشرکان و ابوجهل ایشان را دستگیر و به بلال پیشنهاد کردند که از دین اسلام برگردد، او قبول نکرد. ناگزیر زرهی آهنین را در آفتاب، داغ کردند و بر تن او پوشاندند و او همچنان می گفت: احد، احد. اما خباب را در میان خارهای زمین می کشیدند و عمار نیز از در تقیه حرفی زد که همه مشرکان خوشحال شدند و او را آزاد کردند. آن زن هم پس از شکنجه، کشته شد. اما بلال، خباب و عمار را رها کردند و آنان خود را به رسول خدا (ص) رساندند، و جریان را برای آن حضرت تعریف کردند. عمار از حرفی که زده بود، سخت ناراحت بود. حضرت فرمود: دلت در آن زمان که چنین سخنی گفتی، چگونه بود؟ آیا به آنچه گفتی، راضی بود یا نه؟ عرض کرد: نه. فرمود: خدای تعالی این آیه را نازل فرموده: (...إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ). [13]

راز در سیره امامان (ع)

مذهب تشیع به عنوان مکتبی شناخته شده که پنهان کاری و راز داری و تقیه می کند و امامان شیعه نیز در این زمینه سرآمد بودند.

اهتمام امامان به راز داری و تقیه

امام صادق (ع) فرمود: «التقية ديني و دين آبائي و لا دين لمن لا تقية له؛ تقیه و رازداری، دین من و دین پدرانم است و آن کس که تقیه ندارد، دین ندارد». [14]

در حدیث دیگر فرمود: «ان المذيع لأمرنا كالجاحد به؛ کسی که اسرار و رازهای ما را فاش کند، همانند کسی است که منکر حق ما شود». [15]

نیز فرمود: «سِرُّكَ مِنْ دَمِكَ فلا يجريَنَّ مِنْ غيرِ أوداجِكَ؛ راز تو از خون تو است. پس نباید جز در رگ های خودت

جاری شود!» [16]

امامان شیعه، همواره اصحاب خود را به رازداری و حفظ سرّ فرا خوانده اند. جابر بن یزید جعفی، شاگرد مورد اطمینان امام باقر و امام صادق (ع)، می گوید: پنجاه هزار حدیث و راز در سینه دارم که تاکنون آنها را به احدی نگفته ام. [17]

در حدیثی از امام کاظم (ع) چنین نقل شده است: «إِنْ كَانَ فِي يَدِكَ هَذِهِ شَيْءٌ، فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَلَّا تُعْلَمَ هَذِهِ فَأَفْعَلْ؛ هرگاه در یک دست تو چیزی باشد و بتوانی کاری کنی که دست دیگری با خبر نشود، چنین بکن». [18]

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی
تا بی خبر بمیرد در درد خود پرستی

امام رضا (ع) راز داری و کتمان سرّ را از مشخصات اساسی مؤمن معرفی کرده و فرموده: «مؤمن، هرگز مؤمن راستین نخواهد بود، مگر آنکه سه خصلت داشته باشد: سنتی از پروردگار، سنتی از پیامبر و سنتی از ولیّ خدا. سنت و روشی را که باید از خدا بیاموزد و به کار گیرد، راز داری است». [19]
از امام زین العابدین (ع) اشعاری نقل شده است که در این اشعار، اهتمام امامان (ع) به تقیه و رازداری، به خوبی بیان شده است. حضرت می فرماید:

أَنْتَ لَا كُتْمَ مِنْ عِلْمِي جَوَاهِرُهُ
كِي لَا يَرَى الْحَقُّ ذُو جَهْلٍ فَيُفْتِنَنَا
وَقَدْ تَقَدَّمَ فِي هَذَا أَبُو حَسَنِ
أَلَى الْحُسَيْنِ وَ أَوْصَى قَبْلَهُ الْحَسَنُ
وَرَبُّ جَوْهَرٍ عِلْمٍ لَوْ أَبُو حُ بِهِ
لَقِيلَ لِي أَنْتَ مِمَّنْ يَعْْبُدُ الْوُثْنَا
وَلَا سَتَحَلَّ رِجَالٌ مُسْلِمُونَ دَمِي
يَرَوْنَ أَفْبَحَ مَا يَأْتُونَهُ حَسَنًا [20]

« من آن جواهر و نفائس علم خودم را کتمان می کنم تا آنان که نمی توانند آن را درک و تحمل کنند، از آن اطلاع پیدا نکنند. افکار و جواهر علم من، عین حقّ است ؛ ولی آن را مخفی می دارم تا مرد جاهل از آن آگاه نگردد؛ چرا که در صورت آگاهی، ما را به فتنه می اندازد.

البته قبل از من ، حضرت ابوالحسن امیرمؤمنان (ع) نیز بر همین شیوه بود و او نیز به کسی بیان نمی کرد و فقط آن را به پدرم داد، و قبل از او هم به عمویم حضرت امام حسن مجتبی (ع) وصیت کرده و به او نیز گفته بود که این علم را مخفی بدارد.

چه بسیار علم جوهردار و اصیل و غیر قابل تشکیک ، که اگر آن را آشکار کنم، بی شک به من می گویند: تو بت

پرستی .

و این مردم مسلمان ، کشتن مرا که بدترین کار است ، کار خوبی می پندارند؛ (چون مرا کافر می شمردند)». از این اشعار استفاده می شود که امامان (ع) از زمان امام علی (ع) به تقیه عمل می کردند.

علت راز داری و تقیه امامان

برخی با تشکیک در سیره امامان شیعه که به پنهان کاری و تقیه روی می آورند، می پرسند: علت تقیه و صبر و سکوت آنان چه بوده است؟ برای روشن شدن پاسخ، به ناچار می بایست به موقعیتی که ائمه اطهار (ع) داشتند، توجه کرد. شرایط زندگی آنان، چه در زمان بنی امیه و چه در زمان بنی عباس، بسیار سخت و طاقت فرسا بود. از این رو، جبهه مظلومان باید به مخفی کاری و حفظ اسرار اهتمام می ورزید. ائمه (ع) بر این امر بسیار تاکید می ورزیدند و از بی توجهی شیعه به این موضوع نیز به شدت نگران بودند. در واقع، شرایط دشوار و اختناق آمیز، آنان را وامی داشت تا برای حفظ کیان تشیع، تقیه کنند و شیعیان را نیز به رازداری سفارش می کردند. منطق و خرد چنین حکم می کند که هر گاه جان و مال و آبرو در خطر بوده و حفظ آن در گرو اظهار سخن یا رفتاری برخلاف مذهب باشد، از طریق «تقیه»، خطر دشمن را بر طرف سازند. البته ممکن است اختلاف نظرهایی در مصادیق و موارد تقیه وجود داشته باشد؛ اما این اختلاف، در ضرورت تقیه خللی وارد نمی کند.

اگر چه، چنان که اشاره شد، از زمان امام علی (ع) تقیه صورت می گرفت، اما عداوت دولت های اموی و عباسی، باعث شد که از زمان امامت امام سجاد (ع) به بعد، ائمه (ع) به رازداری اهتمام بیشتری نشان دهند.

بنا به نوشته مورخان، بعد از شهادت امام حسن مجتبی (ع) معاویه سخت گیری های گسترده ای را بر پیروان اهل بیت (ع) آغاز کرد تا شاید آنان تسلیم شوند و به فکر سازماندهی و بسیج نیروها بر ضد حکومت اموی نیفتند. او برای «مغیره بن شعبه»، فرماندار کوفه نوشت:

از امروز باید روش دیگری را در پیش گیری، زمان تحمل و بردباری سپری شده است. در این باره تو را به چند نکته اساسی سفارش می کنم: یکی اینکه هرگز اهانت به علی بن ابی طالب را فراموش نکنید. این را در سرلوحه کارهای خود قرار دهید. از سوی دیگر، برای عثمان استغفار و طلب رحمت کنید. دیگر اینکه یاران علی بن ابی طالب را متهم کنید و از خود دور سازید و در مقابل، طرف داران عثمان را به خود نزدیک کنید و به شخصیت اجتماعی و سیاسی آنها بیفزایید و در هر جا، یکی از آنان را به کار بگمارید. [21]

در امتداد همین سیاست بود که در سال 51ق. واقعه «مرج العذراء» پدید آمد و «حجر بن عدی» و جمعی از یارانش تنها به جرم دوستی با امام علی (ع) به شهادت رسیدند. ابن ابی الحدید معتزلی شافعی، درباره وضعیت شیعیان در این دوره می نویسد:

پیروان و شیعیان علی بن ابی طالب (ع) در هر جا که بودند، به دست مزدوران معاویه کشته می شدند. کارگزاران بنی امیه دست ها و پاها را اشخاصی را که احتمال می دادند شیعیان علی (ع) هستند، قطع می کردند. هر کسی را که به عنوان طرف دار اهل بیت پیامبر (ص) می شناختند، یا به زندان می افکندند، یا اموالش را به غارت می بردند و یا خانه اش را ویران می کردند و هر که بیشتر به اهل بیت پیامبر (ص) علاقه مند بود و از آنان طرف داری می کرد، بیشتر مجازاتش می کردند. [22]

سلیم بن قیس هلالی در بیان وضعیت شیعیان بعد از شهادت امام مجتبی (ع) در سال 50ق. می نویسد: «فَلَمَّا مَاتَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ (ع) إِزْدَادَ الْبَلَاءُ وَ الْفِتْنَةُ وَ لَمْ يَبْقَ لِلَّهِ وَلِيٌّ إِلَّا خَائِفٌ عَلَى نَفْسِهِ أَوْ مَقْتُولٌ أَوْ طَرِيدٌ أَوْ شَرِيدٌ ؛

هنگامی که امام حسن (ع) رحلت کرد، بلا و فتنه بر شیعیان افزوده شد. پس شیعه ای وجود نداشت، مگر آنکه می ترسید از سوی حکومت کشته یا دستگیر و تبعید و یا ناچار به فرار شود». [23]

امام باقر (ع) وضعیت این زمان را چنین توصیف می فرماید: «... وَكَانَ عِظَمُ ذَلِكَ وَ كَبْرُهُ زَمَنَ مُعَاوِيَةَ بَعْدَ مَوْتِ الْحَسَنِ (ع) فَقَتَلَتْ شِيعَتُنَا بِكُلِّ بَلَدَةٍ وَ قُطِعَتِ الْأَيْدِي وَ الْأَرْجُلُ عَلَى الظَّنَّةِ وَ كَانَ مَنْ يَذْكُرُ بِحُبِّنَا وَالْإِنْقِطَاعِ إِلَيْنَا سُجْنًا أَوْ نُهْبَ مَالِهِ أَوْ هُدْمَتِ دَارِهِ... حَتَّى أَنَّ الرَّجُلَ لَيَقَالَ لَهُ زَنْدِيقٌ أَوْ كَافِرٌ، أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَقَالَ شِيعَةُ عَلِيٍّ؛ فشار و ظلم بر شیعیان در زمان معاویه و بعد از شهادت امام حسن (ع) شدت یافت. شیعیان ما با اندک گمان و بهانه ای، کشته می شدند و دست و پایشان بریده می شد. شدت این امر به حدی بود که اگر کسی یادی از دوستی ما می کرد، زندانی می شد، اموالش مصادره و یا خانه اش ویران می گشت. شیعه علی بودن، از اتهام کفر و بی دینی بدتر بود». [24]

مدائنی می نویسد: زیاد بن ابیه، شیعیان را زیر هر سنگ و کلوخی کشت، و رعب و وحشتی عجیب در دل هایشان انداخت. دست ها و پاهایشان را برید، چشمان آنان را از حدقه درآورد، و تن بسیاری از شیعیان را بر شاخه های درخت خرما آویخت و عده زیادی را هم از عراق راند و آواره کرد. [25]

اما آنان که نتوانستند فرار کنند و یا تحت تعقیب قرار گرفتند و به سبب معروفیت شان دستگیر شدند، سرنوشتی جز مرگ خونین نداشتند؛ مانند: حجر بن عدی و عمرو بن حمق.

معاویه با همه امکاناتش و با هر خدعه و نیرنگی، با شیعه جنگید و از جمله کارهای ننگین او، رواج دشنام بر حضرت علی (ع) بود و آن قدر بر این کار زشت اصرار ورزید که یک نسل براساس آن پرورش یافت. بسیاری از رجال معروف و مردان نامدار شیعه را که در کوفه بودند، از دم تیغ گذراند و برای دستیابی به آنان، «زیاد» را حاکم آن شهر کرد و بصره را نیز بر قلمرو او افزود؛ چرا که زیاد به این منطقه کاملاً آشنایی داشته است.

روزگار معاویه و زیاد به پایان رسید و حکومت به دست یزید و ابن زیاد افتاد. ابن زیاد در مدتی کوتاه، مسلم بن عقیل، هانی، رشید هجری و میثم تمار و بسیاری از جوان مردان شیعه را بی رحمانه کشت و عده زیادی را هم به سیاه چال های زندان انداخت، تا آنکه شمار زندانیان به دوازده هزار نفر رسید و سرانجام واقعه کربلا رخ داد.

این همه فشار، ظلم و شکنجه هنوز فراموش نشده بود که عصر «حجاج بن یوسف» خون آشام فرا رسید. او شیعیان را به بدترین وضع ممکن قتل عام می کرد و به هر تهمت و گمانی، آنان را دستگیر می ساخت و فشار در زمان او به حدی رسید که مردم حاضر بودند به آنان زندیق و یا کافر گفته شود، اما شیعه علی (ع) نامیده نشوند. [26]

حال اگر تاریخ عصر عباسیان هم با دقت بررسی و دنبال شود، معلوم می شود که عباسیان در رفتار قساوت بار خود پیرو امویان بودند و آنان نیز همچون آل سفیان و آل مروان، اولاد علی (ع) و محبان اهل بیت (ع) را با وضع رقت بار کشتند و آواره کردند.

آیا با این همه مصیبت و گرفتاری، امامان شیعه و شیعیان می توانستند به طور آشکار، نظر و عقیده خود را بیان کنند و به مقابله با دشمنان بپردازند؟! تقیه در این شرایط کاملاً طبیعی و خردمندانه بود. از این رو عاقلانه نبود که اهل بیت (ع) در چنان اوضاع و احوالی، پیروان خود را به افشای راز و ابراز عقیده تشویق کنند و بدین وسیله آنان را در دام دشمن بدخواه اسیر سازند. عقل نیز حکم می کند که انسان در چنین شرایطی به شکل محتاطانه ای عقاید و افکار خود را کتمان کند تا گرفتار دشمن نشود.

افزون بر این، امامان (ع) حافظ شریعت و نگهبان نوامیس دین اند. اگر آنان روش تقیه را پیش نمی گرفتند و

همگی در برابر دشمنان قیام مسلحانه می کردند و کشته می شدند، دیگر نمی توانستند به تفسیر و بیان شریعت بپردازند. آنان که به مقتضای «حدیث ثقلین»، هم سنگ قرآن اند و تا روز قیامت می بایست از آن حفاظت کنند و همگام با قرآن، در حوض کوثر بر پیامبر (ص) وارد شوند، برای بیان احکام و برملا ساختن ستم و فساد و گمراهی حاکمان، چاره ای جز حفظ اسرار نداشتند.

عرصه های راز داری

راز داری، عرصه ها و شاخه هایی دارد که اینک به برخی از مهم ترین آن اشاره می شود.

1. راز داری سیاسی و نظامی

یکی از شاخه های راز داری، حفظ اسرار نظامی و سیاسی کشور اسلامی است. راز داری نظامی، آن است که بعضی از اسرار عملیات نظامی بر دشمن پوشیده بماند، تا او غافل گیر گردد و فرصتی برای عملیات و تدارکات نداشته باشد. لزوم این امر، از بدیهیات است. پیامبر اکرم (ص) نیز اهمیت فراوانی به آن می داد و اصحاب و یارانش را به حفظ اسرار نظامی توصیه می کرد و بسیاری از پیروزی های مسلمانان به خاطر حفظ همین اسرار بود.

اگر افشای اسرار نظامی و سیاسی کشور باعث شود که سرنوشت کشور اسلامی به خطر افتد یا خون بی گناهان ریخته شود و اموال و آبروها از بین برود، در این صورت «رازداری» از اهم وظایف و افشای اسرار، از زشت ترین رذایل اخلاقی است و ترک رازداری، کیفر سنگینی دارد. در همین مورد خداوند می فرماید: (وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوْ الْخَوْفِ أَدَّأَوْا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ)؛ [27] «هنگامی که خبری از پیروزی و شکست به آنها برسد، (بدون تحقیق) آن را شایع می سازند و اگر آن را به پیامبر و پیشوایان (که قدرت تشخیص دارند) ارجاع دهند، از ریشه های مسائل آگاه می شوند».

این آیه به «رازداری سیاسی» اشاره دارد و تأکید می کند که اگر شایعاتی شنیدید، آن را بدون تحقیق منتشر نکنید، بلکه رازدار باشید و هر چه را شنیده اید، با فرمانده و رهبر یا مسئولان عالی رتبه در میان بگذارید، نه اینکه آن را در میان عامه مردم منتشر کنید و این کارتان پیامدهای شوم سیاسی و اجتماعی به بار آورد. امام صادق (ع) بعد از خواندن این آیه، فرمود: خداوند شایعه کنندگان را در این آیه سرزنش کرده است و شما هم از این، درس بیاموزید و رازدار باشید. چرا رازها را فاش می کنید؟! [28]

امیرمؤمنان علی (ع) می فرماید: «الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ وَ الْحَزْمُ بِاجَالَةِ الرَّأْيِ وَ الرَّأْيُ بِتَحْصِينِ الْأَسْرَارِ؛ پیروزی در پرتو دوراندیشی است، و دوراندیشی در به کارگیری صحیح اندیشه است، و اندیشه صحیح با نگهداری و رازداری میسر است». [29]

رازداری نظامی در اسلام به قدری مهم است که افشای آن، خیانت به خدا و رسول خدا (ص)، شمرده شده است. قرآن کریم می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ)؛ [30]

«ای کسانی که ایمان آورده اید! به خدا و پیامبر (ص) خیانت نکنید».

این آیه در مورد یکی از اصحاب پیامبر (ص) به نام «ابولبابه» نازل شد که یکی از اسرار نظامی را نزد دشمن فاش کرد.

دو نمونه افشای راز

هنگامی که پیامبر (ص) به مدینه هجرت کرد، یهودیان همچون ستون پنجم دشمن عمل می کردند و از هر

فرصتی بر ضدّ اسلام کارشکنی می کردند. سرانجام آن حضرت تصمیم گرفت که آنها را از اطراف مدینه تبعید کند، و گردن کشان آنها را به قتل برساند. یهودیان بنی قریظه در قلعه خود، در محاصره شدید سپاه اسلام بودند. طایفه اوس از پیامبر (ص) خواست تا آنها را ببخشد. پیامبر (ص) به آنها فرمود: آیا راضی هستید که حکمیت در این مورد را به یکی از افراد طایفه خودتان واگذارم؟ آنها جواب مثبت دادند. بنابراین، پیامبر (ص) «سعد بن معاذ» را برای این کار تعیین کرد، ولی بنی قریظه حکمیت سعد را نپذیرفتند و به پیامبر (ص) پیام دادند که ابولبابه را بفرستد. پیامبر (ص) ابولبابه را برای مشورت نزد آنها فرستاد. اما او در دیدار با یهودیان، یکی از رازهای سیاسی نظامی مسلمانان را فاش کرد، که آیات 27 و 28 سوره انفال در سرزنش او نازل شد. ابولبابه از این لغزش توبه کرد و خود را به یکی از ستون های مسجد بست و از خدا خواست تا توبه اش را بپذیرد. سرانجام آیه 102 سوره توبه نازل شد و از قبول شدن توبه او خبر داد. [31]

مورد دیگری که قرآن در رابطه با افشای راز نظامی، به آن اشاره می کند، داستان «حاطب بن ابی بلتعه» و زنی به نام «ساره» است. حاطب بن ابی بلتعه از یاران شجاع پیامبر (ص) و دارای سوابق درخشان بود. او در مکه مسلمان شد و به مدینه هجرت کرد، اما خانواده و اموالش در مکه ماندند. مشرکان قریش به خانواده او پیشنهاد کردند تا نامه ای به حاطب بنویسد و حاطب، مشرکان را از تصمیمات پیامبر در مورد حمله به مکه آگاه سازد. آنان نامه را به وسیله زنی به نام «ساره» به مدینه فرستادند. ساره مخفیانه نامه را به حاطب رساند و منتظر پاسخ آن ماند. حاطب پاسخ نامه را به صورت کوتاه نوشت و در آن، یکی از رازهای نظامی ارتش اسلام را برای قریش مکه فاش کرد.

ساره نامه را گرفت و مخفیانه از مدینه خارج شد. پیامبر (ص) از راه وحی از این خیانت آگاهی یافت و به علی (ع)، زبیر و مقداد دستور داد تا به سرعت حرکت کنند و آن زن را در مسیر راه در هر کجا که دیدند، دستگیر کنند و نامه را از او بگیرند. آنان در بین راه به ساره رسیدند و او را تفتیش و نامه را پیدا کردند و با شتاب به مدینه بازگشتند و به اطلاع پیامبر (ص) رساندند. پیامبر (ص) حاطب را احضار کرد و فرمود: چرا چنین کردی؟ حاطب عذر و بهانه آورد. در این هنگام، آیات آغازین سوره ممتحنه در سرزنش حاطب به خاطر افشای راز نازل گردید. [32]

2. راز داری مکتبی و عقیدتی

راز داری مکتبی و عقیدتی (تقیه) آن است که انسان برای پیشبرد اهداف خود، از نظر عقیدتی (و گاهی هم سیاسی)، بهانه ای به دست دشمن ندهد و با آرامش ظاهری خود، دشمن را غافل و رام کند، ولی در باطن به کار خود بر ضد دشمن ادامه دهد.

گاهی افراد مبارز و شجاع، از سوی ستمگران در فشار و تنگنا قرار می گیرند و در برابر آنان از روش «استتار» استفاده می کنند. این روش در شکل های گوناگون برای مبارزه، یک روش عقل پسند و منطقی است. این، اقدامی خردمندانه است که هر گاه انسان در معرض سوءظن و اتهام اقدام بر ضد حکم رانان ستمگر است و خود را در معرض خطر می بیند، منتظر فرصت مناسب بماند و با کتمان و پنهان کاری، خود را از آسیب و خطر دشمن مصون بدارد. این روش، همان تقیه است که در اسلام، به ویژه در مکتب اهل بیت (ع)، به آن اهمیت بسیار داده شده است.

امام صادق (ع) فرمود: «انّ التقية تُرس المؤمن، و التقية حرز المؤمن؛ همانا تقیه، سپر و نگهدار مؤمن است.» [33]

تقیه، سپری دفاعی برای ذخیره سازی نیروها و تغییر شکل مبارزه است و رهروان جبهه حق در طول تاریخ از آن

بهره می گرفتند؛ مانند اصحاب کهف و ابوطالب پدر بزرگوار حضرت علی (ع). آنان با رازداری عقیدتی، توانستند از جبهه حق حمایت کنند و در پرتو آن، نتایج درخشانی را به دست آورند که اگر این سپر را رها می کردند، آن نتایج نصیبشان نمی شد. امام صادق (ع) فرمود: جبرئیل نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت: ای محمد! پروردگارت سلام می رساند و می فرماید: اصحاب کهف، ایمان خود را در برابر حاکمان ستمگر عصرشان مخفی داشتند و (برای پیشبرد مکتب و عقیده توحیدی) به ظاهر اظهار کفر کردند. خداوند نیز دو برابر به آنان پاداش داد. همانا ابوطالب نیز ایمان خود را می پوشانید و اظهار شرک می کرد و خداوند به او نیز دو برابر پاداش خواهد داد. [34]

نیز امام صادق (ع) در باره حضرت ابوطالب فرمود: «و ما خرج من الدنيا حتى اتته البشارة من الله بالجنة؛ ابوطالب از دنیا نرفت، مگر آنکه از جانب خداوند، مژده بهشت برای او آورده شد». [35]

حفظ راز دین چگونه است؟

ائمه (ع) شیعیان را در امر راز داری مکتبی یا عقیدتی به دو بخش سفارش کرده اند:

1. حفظ اسرار دین و مکتب و مذهب در برابر مخالفان؛
2. حفظ اسرار امامان (ع)، به خصوص در مورد فضائل امامان معصوم (ع) که شنیدن آن برای مخالفان و دشمنان، سنگین و غیر قابل تحمل است.

حفظ اسرار مذهب و حفظ اسرار ائمه اهل بیت (ع)، از مسائل مسلمی است که نمی توان در آن تردید کرد؛ چرا که اگر این اسرار فاش شود و دشمنان بر آن دست یابند، در مورد فضایل آنان حسادت می ورزند و در برابر برنامه های اجتماعی و تربیتی آنان موضع می گیرند و می کوشند تا سعی آنها را خنثی کنند. به همین دلیل با تأکید، به حفظ اسرار خود دستور داده اند. امام سجاد (ع) فرمود: «وددت و الله انی افتدیت خصلتین فی الشیعة لنا ببعض لحم ساعدی: النزق و قلة الکتمان؛ سوگند به خدا! دوست دارم برای ریشه کنی دو خصلت در میان شیعیانم، قسمتی از گوشت بازویم را فدا کنم: یکی، شتاب زدگی و بی حوصلگی است و دیگری، ضعف در نگهداری راز». [36]

بی شک این راز، مربوط به مکتب شیعه است، خواه در حوزه اندیشه شیعه و یا در حوزه رهبران شیعه و برنامه هایشان.

امام صادق (ع) فرمود: «إِمْتَحِنُوا شِيعَتَنَا عِنْدَ ثَلَاثَ: عِنْدَ مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ كَيْفَ مُحَافَظَتُهُمْ عَلَيْهَا، وَ عِنْدَ أَسْرَارِهِمْ كَيْفَ حِفْظُهُمْ لَهَا عَنْ عَدُوِّنَا وَ إِلَى أَمْوَالِهِمْ كَيْفَ مُوَاسَاتِهِمْ لِأَخْوَانِهِمْ فِيهَا؛ شیعیان ما را با سه چیز امتحان کنید: یکی وقت نماز، که چگونه آن را حفظ می کنند (آیا نمازها را اول وقت می خوانند یا نه) و دیگر با اسراری که نزد آنان است، که چگونه آن را از دشمنان ما محافظت می کنند، و سوم در اموالشان، که آیا با برادران دینی خود مواسات دارند، یا نه». [37]

نیز فرمود: «ما قَتَلْنَا مَنْ أَدَاعَ حَدِيثَنَا قَتْلَ خَطَاءٍ وَلَكِنْ قَتَلْنَا قَتْلَ عَمْدٍ؛ کسی که اسرار ما را فاش کند، ما را به قتل خطا نکشته، بلکه به قتل عمد کشته است». [38]

گویا این روایت، می خواهد بفرماید که اگر افشای راز، موجب ایذا و شهادت امامان (ع) شود، افشاگر راز نقش اساسی در قتل آن بزرگواران خواهد داشت و گویی به عمد اقدام به شهادت امام کرده است.

امام حسن عسکری (ع) به یکی از یارانش فرمود: «أَمُرُكَ أَنْ تَصُونَ دِينَكَ وَ عَلِمْنَا الَّذِي أَوْدَعْنَاكَ، وَ أَسْرَارَنَا الَّذِي حَمَلْنَاكَ فَلَا تُبْدِ عُلُومَنَا لِمَنْ يَقَابِلُهَا بِالْعِنَادِ... وَ لَا تُفْشِ سِرَّنَا إِلَى مَنْ يَشْنَعُ عَلَيْنَا عِنْدَ الْجَاهِلِينَ بِأَحْوَالِنَا؛ به تو

دستور می دهم که دین خود را مصون داری، و دانشی را که نزد تو به ودیعت گذاردیم و همچنین اسرار خود را که به تو سپردیم، حفظ کنی. علوم (و برنامه های) ما را نزد افراد لجوج که با آن به دشمنی برمی خیزند آشکار نسازی، و اسرار ما را نزد بی خبران از احوال ما که آن را بر ما عیب می گیرند، افشا نکنی.» [39]

امام صادق (ع) به اصحاب خاص خود در مورد راز داری فرمود: «لا تذیعوا امرنا ولا تحدثوا به الا اهلہ فان المذیع علینا سرّنا اشدّ مؤونة علینا من عدونا انصرفوا رحمکم الله ولا تذیعوا سرّنا؛ امر ما را فاش نسازید و آن را جز با اهلش در میان نگذارید؛ زیرا زحمت و دردسر آن کس که راز ما را فاش می کند، از زحمت و دردسر دشمن ما بیشتر است. پراکنده شوید رحمت خدا بر شما و راز دار باشید.» [40]

همچنین فرمود: «تحمل امر ما تنها به تصدیق و پذیرفتن آن نیست. تحمل امر ما، با پنهان کاری و نگهداشتن آن از نا اهل میسر است. به شیعیان ما سلام برسان و به آنان بگو: خدا رحمت کند بنده ای را که دوستی مردم را به سوی خود جلب کند. آنچه را مردم می فهمند، به آنان بگویید و آنچه را نمی فهمند (و قدرت پذیرش ندارند)، از آنان پوشیده نگاه دارید. به خدا کسی که به جنگ با ما برخاسته، زحمتش برای ما از کسی که چیزی را که ما نمی خواهیم، از قول ما می گوید، بیشتر نیست. حال که این مطلب را دانستید، نزد کسی که اسرار ما را فاش می کند، بروید و او را از آن بازدارید. اگر پذیرفت، چه بهتر و گرنه کسی را که بالاتر از اوست و سخن او را می پذیرد، بر او تحمیل کنید.

از میان شما فردی خواسته ای دارد، چاره جویی می کند و با لطائف الحیل کاری می کند تا هر طور شده، حاجتش برآورده شود. شما همان گونه که در مورد حوائج خود چاره جویی می کنید، درباره حاجت من هم چاره جویی کنید. اگر از شما پذیرفت، چه بهتر، وگرنه سخنش را زیر پای خود دفن کنید و به دیگران نگویید که او چنین و چنان می گوید؛ زیرا همین نقل کلام او به دیگران، مردم را بر من و شما می شوراند. به خدا قسم، اگر شما آنچه را من می گویم بگویید، اعتراف می کنم که شما اصحاب من هستید.» [41]

پی نوشت ها :

1. تقیه، به معنای مستور داشتن اعتقاد باطنی و کتمان کردن ایمان در برابر مخالفان، به منظور پیشگیری از زیان های دنیوی و خسارت های معنوی و دینی است و یکی از وظایف شرعی هر مسلمان است. تقیه در لغت از ریشه «وقایه» به معنی حفظ چیزی از خطر و ضرر است؛ چنان که تقوا نیز از این ریشه است و به معنای نگهداری نفس از محرّمات الهی است. بنابراین تقیه به معنی حفظ جان یا شرف و آبرو یا مال از خطر، از طریق اظهار کردن عقیده یا عملی است که بر خلاف مذهب او و موافق با مذهب دیگری است.

2. نهج البلاغه، کلمات قصار، ج 6.

3. مثنوی معنوی، دفتر اول.

4. غررالحکم، ج 1، ص 437؛ ج 4، ص 146.

5. نحل / 106.

6. آل عمران / 28.

7. تفسیر المراغی، ج 3، ص 136.

8. مؤمن / 28.

- 9 . وسائل الشيعة ، ج11، ص.476
- 10 تاريخ يعقوبى، ج 2، ص. 100
- 11 . اصول كافى، ج3، ص 314.
12. مجمع البيان، ج 3، ص388 ؛ تفسير الكشاف،ج2، ص430؛ تفسير ابن كثير، ج4، ص228؛ درّ المنثور سيوطى، ج4، ص.132
- 13 . لباب النقول،ص.134
- 14 اصول كافى، ج3، ص317.
15. بحار الانوار، ج 2، ص. 74.
- 16 .همان، ج72، ص71؛ ميزان الحكمة، ج4، ص.427
- 17 . بحارالانوار ، ج 2، ص. 69.
- 18 . اصول كافى، ج3، ص.320
- 19 . همان، ج2، 241.
- 20 . المحجّة البيضاء ، ج 1، ص. 65.
- 21 . حقايق پنهان، ص. 315.
- 22 . شرح نهج البلاغه ، ابن ابى الحديد، ج 11، ص.44
- 23 . بحارالانوار، ج 44، ص. 127.
- 24 . شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج 11، ص44 .
- 25 . همان، ص. 43.
- 26 . همان.
- 27 . نساء. / 83.
- 28 . كافى ، ج 2، ص. 371.
- 29 . نهج البلاغه، كلمات قصار، ح. 48.
- 30 . انفال. / 27.
- 31 . مجمع البيان ، ج 5، ص. 67.
- 32 . همان، ج9، ص269 .
- 33 . وسائل الشيعة، ج11، ص 477؛ كافى، ج 2، ص.221
- 34 . كافى ، ج 2، ص 218 .
- 35 . وسائل الشيعة، ج 11، ص 480 .
- 36 . همان، ص484؛ كافى، ج2، ص.221
- 37 . بحارالانوار، ج80، ص.22
- 38 . كافى، ج2، ص370، ح.4
- 39 . بحارالانوار، ج72، ص.418
- 40 . همان، ج 2، ص. 74.
- 41 . اصول كافى،ج3،ص315.